



Quran and Hadith Studies

Vol. 52, No. 1, Issue 104

Spring & summer 2020

DOI: 10.22067/naqhs.v52i1.75921

علوم قرآن و حدیث

سال پنجاه و دوم، شماره ۱، شماره پیاپی ۱۰۴

بهار و تابستان ۱۳۹۹، ص ۲۴-۹

حدیث؛ ضرورت اتخاذ رویکرد فراقه‌ی *

دکتر محمد حسن احمدی

دانشیار پردیس فارابی دانشگاه تهران

Email: ahmadi_mh@ut.ac.ir

چکیده

در میراث و فرهنگ اسلامی، «فقه» یکی از دل‌مشغولی‌های مهم عالمان مسلمان در طول تاریخ بوده است. این توجه، به‌گونه‌ای است که می‌تواند زمینه آن را فراهم کند که از طرفی، فقهی نبودن یک مسئله قبل از هرچیز نیازمند بررسی باشد و از سوی دیگر، زمینه آن را فراهم کند که تحلیل‌های مبتنی بر ماهیت فقهی را به کل مجموعه حدیث، تسری ندهیم. خاورشناسان، با تکیه به تعمیم روش کتب فقهی به حدیثی نتایج نادرستی گرفته‌اند. به‌عنوان نمونه ساخت صرفاً با تکیه به نمونه‌های فقهی، نظریه خود را به کل احادیث تعمیم داده است. این در حالی است که تفکیک فقه از غیر فقه، مانع از تعمیم این‌گونه مناقشات می‌شود. در واقع تعمیم فقه به مطلق حدیث، مغالطه‌ای رایج است که برای پرهیز از ورود به آن، تأسیس اصل «تمایز حدیث از فقه»، ضروری است. در این مقاله، این تمایز را در چهار حوزه «تمایز تاریخی»، «تمایز در روش»، «تمایز در رویکرد» و «تمایز در ارزش‌گذاری»، پی‌می‌گیریم.

کلیدواژه‌ها: حدیث، رویکرد فقهی، فقه، حجیت.

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۷/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۳/۱۴. این مقاله، در قالب طرح پژوهشی شماره ۲۸۷۲۷/۱/۰۳ با استفاده از اعتبارات پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است.

Hadith, the need to adopt an extra-jurisprudential approach

Dr. Mohammad Hassan Ahmadi

Associate Professor at Farabi Campus, University of Tehran

Abstract

In Islamic heritage and culture, "jurisprudence" has been one of the main concerns of Muslim scholars throughout history. This obsession has paved the way for the approach according to which determining the non-jurisprudential nature of a subject calls for detailed inspection, thereby preventing the generalization of jurisprudential analyses to the entire set of hadiths.

Orientalists, by generalizing the method of jurisprudential works to hadith, have drawn false conclusions. As an example, [Schacht](#) has generalized his theory to all hadiths solely based on jurisprudential instances. However, the separation of jurisprudence from non-jurisprudence thwarts the generalization of such disputes. In fact, the sole generalization of jurisprudence to hadith is a common fallacy that could only be eschewed by establishing the principle of "distinguishing hadith from jurisprudence". In this article, this distinction is evaluated in four areas: "historical distinction", "methodological distinction", "distinction in approach" and "distinction in valuation".

Keywords: Hadith, jurisprudential approach, jurisprudence, authenticity

مقدمه

برخی از نمونه تعریف‌های ارائه شده از اصطلاح «حدیث»، عبارتند از: «کلام یحکی قول المعصوم او فعله أو تقریره» (حکایت گفتار، رفتار یا تأیید معصوم) (شیخ بهایی، ۴) یا «... ما أضيف إلى النبي من قول أو فعل أو تقریر أو صفة...» (گفتار، رفتار و تأییدی که به پیامبر نسبت داده شود). (ابن حجر عسقلانی، ۱/ ۱۷۳) با این حال، تعاریف ارائه شده، هیچگاه بی‌نقد و اشکال تلقی نشده‌اند. چنانکه گفته شده: «این تعریف نه جامع است و نه مانع. از یک سوی حدیثی که نقل به معنا شده باشد داخل در این تعریف نیست، پس جامع نیست؛ از سوی دیگر، عبارات بسیاری از فقیهان پیشین را که در آثار فقهی خود عین عبارات‌های حدیث را با حذف سند و در قالب فتاوی می‌آوردند، فراخواهد گرفت؛ مانند «شرایع» علی بن بابویه، «المقنع» و «الهدایه» صدوق و...، پس مانع نیست» (مهدوی راد، ۲۵) ضمن ناروشن بودن نسبت این مفهوم از حدیث با مجموعه رفتار پیامبر که موجب اصلی شکل‌گیری هویت تعالیم اسلامی است؛ تعریف رایج حدیث، صرفاً ناظر به امور ایجابی است؛ چراکه رفتار سلبی معصوم نیز می‌تواند همان جایگاه را داشته باشد. برخی موضوعات، به گونه‌ای است که در مورد آن می‌توان گفت در هیچ روایتی، نیامده است که معصوم، فلان عمل را انجام داده باشد یا فلان توصیه را کرده باشد.^۱ نقش مخاطب در شکل‌گیری ماهیت تعریف حدیث را نیز نباید نادیده گرفت. توضیح آن که حدیث، بیشتر از جهت انتساب آن به معصوم، در ذهن جای گرفته است؛ حال آن‌که در واقع، آن‌چه به عنوان جنس در تعریف حدیث، مد نظر است؛ «حکایت» است و حکایت نیز از جنس رفتار بشری است. این حکایت، در واقع نوعی تقطیع و برش از مجموعه سنت است. گذشته از آن‌که خود معصوم نیز در مواردی به اقتضای فهم مخاطب سخن می‌گوید. این نکته از حجم قابل توجهی از روایات که قالب «سؤال و جواب» دارند؛ قابل استفاده است. بر این اساس شاید بتوان ادعا کرد بخشی از بارمعنایی در هر کلام تقطیع شده، از طریق مخاطب به متن اشراک می‌گردد.

اما از سویی دیگر، در میراث و فرهنگ اسلامی، «فقه» یکی از دل‌مشغولی‌های مهم عالمان مسلمان در طول تاریخ بوده است. این توجه، به گونه‌ای است که می‌تواند زمینه آن را فراهم

۱. این مسئله چیزی غیر از منطوق الفراغ است. استناد به این گونه رفتارها شبیه این استدلال است که لوکان لربک شریک لانتک رسله.

کند که از طرفی، فقهی نبودن یک مسئله قبل از هرچیز نیازمند بررسی باشد و از سوی دیگر، زمینه آن را فراهم کند که تحلیل‌های مبتنی بر ماهیت فقهی را به کل مجموعه حدیث، تسری ندهیم. خاورشناسان، با تکیه به تعمیم روش کتب فقهی به حدیثی نتایج نادرستی گرفته‌اند. به‌عنوان نمونه ساخت صرفاً باتکیه به نمونه‌های فقهی، نظریه خود را به کل احادیث تعمیم داده است. (موتسکی، ۲۳ - ۴۵) این در حالی است که تفکیک فقه از غیرفقه، مانع از تعمیم این‌گونه مناقشات می‌شود. در واقع تعمیم فقه به مطلق حدیث، مغالطه‌ای رایج است که برای پرهیز از ورود به آن، تأسیس اصل «تمایز حدیث از فقه»، ضروری است.

در ادامه این تمایز را در چهار حوزه «تمایز تاریخی»، «تمایز در روش»، «تمایز در رویکرد» و «تمایز در ارزش‌گذاری»، پی می‌گیریم.

تمایز تاریخی

رویکرد غالب در طول تاریخ، توجه به روایات فقهی بوده است؛ به‌نوعی که امروزه نیز ما عملاً وارث روش‌های فقیهانه در تحلیل روایات تفسیری و روایت‌های تاریخی هستیم. پرداختن به روایات فقهی، به‌وسعت تاریخ حدیث است؛ به‌گونه‌ای که برخی از این روایات، عنوان‌دار شده‌اند. (شانه‌چی، ۲۳) در ادامه این تمایز را در تعریف حدیث، نگاه‌های حدیثی و رخدادهای حدیثی، دنبال می‌کنیم.

۱- تعریف حدیث

در طلعه مبحث «تاریخ حدیث»، قبل از هرچیز باید از وجه و علت دو «تمایز» سخن گفت. نخست تمایز «حدیث» از «تاریخ» و دیگر تمایز «تاریخ حدیث شیعه از اهل سنت». در مورد نخست، باید پرسید اساساً اگر عنوان حدیث بر آن چه که -البته در قرون بعدی- اصطلاح حدیث به خود گرفت؛ اطلاق نمی‌شد؛ چه اتفاقی می‌افتاد؟ شک نیست که حدیث، فارغ از عنوانی که در بوم اسلامی به خود گرفته است؛ چیزی از خانواده تاریخ است و از همین منظر است که مورد توجه خاورشناسان نیز قرار گرفته است. از این رو باید یافت که آن وجه قابل توجهی که موجب تلاش عالمان مسلمان برای تمایز بخشی بین حدیث و تاریخ شده است؛ چه بوده است؟ شاید بتوان از مطرح شده بودن عنوان «حجیت» و سپس استدلال به ادله نقلی چون آیه شریفه «ما آتاکم الرسول فخذوه» (حشر: ۷) یا «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول» (نساء: ۵۹) و

دلایل نقلی مشابه دیگر، بتوان رنگ و بوی فقهی را در واکاوی اصطلاح حدیث، استشمام کرد و یا حداقل آن‌که در این‌که آیا در این جعل اصطلاح، مجموعه وسیع گزارش‌های تاریخی، مورد نظر بوده‌اند؛ ایجاد تردید کرد. البته این‌که عملاً آن‌چه در ضمن کتابهای سیره و تاریخ نبوی یا سایر معصومین آمده است؛ جدای از حدیث مصطلح، تصور می‌شود و یا این‌که حتی برخی حدیث را ناظر به قول، فعل و تقریری می‌دانند که از عادیات زندگی ایشان نباشد (شانه‌چی، ۲۳)؛ می‌توان تأیید بیشتری بر این مسئله یافت. تعریف حدیث و روح حاکم بر آن، به‌عنوان پایه بحث تاریخ حدیث، متأثر از رویکردی فقهی و متناسب با دستگاه فقه به نظر می‌رسد. این تعریف فقهی، در ایجاد تمایز بین تاریخ حدیث شیعه و اهل سنت نیز -در عین ابتناء این تمایز بر شاخصه‌هایی ظاهری- تأثیر گذاشته است. نمونه تأثیرپذیری تعریف حدیث از یک رویکرد فقهی، دخالت دادن مذهب راوی در تعریف حدیث است. در این رویکرد، شیعه بودن راوی، فصل مقوم تعریف حدیث شیعه است. از این‌رو در تعریف آن گفته شده: مجموعه گزارش‌های حاکی از سنت نبوی و معصومین که از طریق راویان و محدثان شیعه، گزارش و تدوین شده است (طباطبایی، تاریخ حدیث شیعه ۱، ص ۳).

نباید از نظر دور داشت اصطلاح «حجیت» که در ارتباط با اقوال معصومین در شیعه و صحابه و تابعین در اهل سنت، به‌عنوان ملاک مهمی در تمایز مطرح می‌شود نیز متأثر از رویکردی فقهی است. از همین روست که کتاب‌های حدیثی غیرفقهی مانند میزان الحکمه علی رغم تبادر شیعی آن، شامل احادیث اهل سنت نیز می‌باشند. اساساً طرح عنوان «قول صحابه و تابعین»، با عنایت به اصطلاح فقهی «حجیت» و مرجعیت فتوایی، نشان‌دار شده است. بنابراین، سخن از «حجیت اقوال صحابه و تابعین» در ضمن مباحث «تاریخ حدیث»، نوعی خروج از بحث و ناشی از عدم توجه به فضای شکل‌گیری این اصطلاح است.

۲-نگاشته‌های حدیثی

نتایج پی‌جویی از اولین نگاشته‌های حدیثی نیز بیشتر رنگ و بوی فقهی دارد. در میان نمونه‌هایی که به عنوان اولین نگاشته‌های حدیثی از آن یاد می‌شود؛ در مواردی که به ماهیت اثر، اشاره‌ای شده است؛ بیش از هرچیز می‌توان ماهیت فقهی، جلوه‌گر است. در توصیف محتوای کتاب جامعه یا کتاب علی گفته شده از برخی روایات برمی‌آید که در این کتاب، کلیه احکام و تکالیف شرعی و نیز آن‌چه در دائره حلال و حرم الهی قرار دارد؛ وجود داشته است.

در توصیف صحیفه علی در منابع اهل سنت نیز از زبان حضرت در پاسخ به سؤال در مورد محتوای آن نقل شده است که فرمودند: مقدار دیه، شرایط آزادی اسیر و این که مسلمان به سبب قتل کافر کشته نمی شود. (بخاری، ۱/ ۱۱۸، ۲۰۷). در مورد اثر جابر بن عبدالله انصاری گفته شده: وی دارای صحیفه‌ای بود که به عقیده مسلم در باب مناسک حج فراهم شده بود. در این رساله، جابر کیفیت حج رسول و خطبه آن حضرت در سفر حجه الوداع را جمع‌آوری کرده بود. (صالح، صبحی، ۱۵). کتاب السنن و الاحکام و القضا یا از ابورافع که معمولاً از آن در زمره اولین نگاشته‌ها سخن به میان می‌آید؛ در بردارنده احکامی فقهی در ابواب متعدد بوده است (مؤدب، سید رضا، ۴۴) در بیان کتب حدیثی اصحاب ائمه در قرن اول در کنار کتاب ابورافع، به کتاب علی بن ابی رافع که در مورد مسائل فقهی است و کتاب ربیع بن سمیع در باب نصاب زکات انعام ثلاثه، اشاره شده است (معارف، مجید، ۲۱۵). حتی در مورد اصول اربعه نظری وجود دارد که مطابق آن مراد از چهارصد اصل، چهارصد قاعده فقهی است (همان، ۲۵۰). این‌ها همه گذشته از ماهیت فقهی جوامع اولیه حدیثی است که هم بر اساس ابواب فقهی نگاشته شده است و هم ماهیت غالب روایات آن‌ها فقهی است.

۳- رخدادهای حدیثی

رویکرد غالب در تحلیل تاریخ حدیث، رویکردی فقهی است. آنچه تحت عنوان رخدادهای و پدیده‌های حدیثی در تاریخ حدیث مطرح می‌شود؛ عموماً رنگ و بوی فقهی دارد. توجه ویژه به روایات فقهی در طول تاریخ به‌گونه‌ای است که حتی برخی روایات فقهی، شناسنامه‌دار شده‌اند. مذاهب اربعه، اصطلاح اصحاب اجماع، اخباریان، بحث حجیت خبر واحد، غالب اصطلاحات درایه الحدیث^۱، اصطلاح جوامع حدیثی، سیاست اجتهاد در مقابل نص، ضوابط نقد و فهم حدیث، نزاع اهل حدیث و اهل رأی و ... نمونه‌هایی است که در فضای فقهی شکل گرفته‌اند. به‌عنوان نمونه، اصطلاح «اصحاب اجماع» ذیل عنوان «فی تسمیه الفقهاء» کتاب کشی آمده (طوسی، اختیار الرجال، رقم ۴۳۰، ۷۰۵ و ۱۰۵۰) و بیشتر ناظر به دیدگاه‌های فقیهانه این عده و اثبات جایگاه مرجعیت فقهی ایشان است. نکته مهمی که ریشه تنازعات و نزاع‌های سده دوم را قوت می‌بخشد؛ رنگ و بوی فقهی دارد. آن چیزی که موجب تمایز

۱ به‌عنوان نمونه شروط صحت روایت، از جمله شیعه‌بودن راوی، صرف‌نظر از این که موجب تمایزی صوری است؛ کارکرد فقهی دارد.

مذاهب اربعه می‌شود حدیث بما هو حدیث نیست؛ بلکه فقه است. پدیده جعلی که امثال گلدزیهر بر آن پای می‌فشرند و آن را محصول نزاع‌های درونی گروه‌های مختلف فکری سیاسی جامعه آن روز می‌دانند؛ در فضای فقه تحلیل و تفسیر کرد.

در تبیین رابطه اخباریان و اصولیان، شاکله فقهی نزاع، در کنار تقریر صحیح رابطه عقل و نقل نباید در یک تحلیل تاریخی از نظر دور داشته شود. دلایل اخباریان از قبیل «عدم امکان فهم آیات قرآن برای بیشتر مردم»، «آمدن همه چیز در روایات»، «قطعی الصدور بودن همه روایات»، «عدم توانایی عقل انسان در درک احکام شرعی» و «بدعت بودن اجتهاد»، بیش از هر چیز در فضای فقهی، معنادار می‌گردد.

در مورد «دوره رکود» در فاصله بین قرون ششم تا نهم تاریخ حدیث، آمده است که: پس از شیخ طوسی (م ۴۶۰) هیچ فقیه صاحب نظری وجود نداشت و همه فقیهان شیعه ناقل و گزارشگر نظرات شیخ بودند. (ابن طاووس، ۱۲۷) بر اساس نمونه‌های این گزارش، دوره رکود، بیشتر در فضای فقهی قابل تحلیل است و به مفهوم مقلده‌بودن عالمان این دوره و عدم صدور فتوایی برخلاف شیخ طوسی تا عصر ابن ادریس حلی (م ۵۹۸) است. بر این اساس، تسری رکود فقهی به مطلق حدیث، قابل تأمل است. اتفاقاً در خارج از فضای فقهی، در دوره رکود می‌توان آثار متعددی را پی‌گیری کرد.^۱

تمایز در روش

غالب قواعد، طبقه‌بندی‌ها و استدلال‌های تاریخ حدیث، متأثر از دستگاه فقه، در فضای سنت محکمه شکل گرفته است. تاثیرگذاری فقه بر سایر حوزه‌های علوم اسلامی، در حوزه روشی، قابل توجه بیشتری است. این تأثیرگذاری که به نوعی ناشی از قوت فقه است؛ به

^۱ در حوزه تفسیر، آثاری چون تفسیر مجمع البیان طبرسی (متوفای ۵۴۸ ق)، تفسیر روح الجنان و روح الجنان ابوالفتح رازی (متوفای ۵۶۰ ق)، فقه القرآن قطب الدین راوندی (۵۷۳)، متشابه القرآن و مختلفه ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ ق)، کتاب سعد السعود ابن طاووس، قابل مشاهده است. در حوزه رجال، آثاری چون رجالی چون خلاصه الاقوال علامه، معالم العلماء ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) و فهرست شیخ منتجب الدین (زنده تا ۶۰۰)، را نمی‌توان حدیثی ندانست. در این دوره، در میان اهل سنت نیز عالمان نام آوری چون حاکم نیشابوری (م ۴۰۵)، ابن عربی (م ۵۴۲)، ابن جوزی (م ۵۹۷) مؤلف زاد المسیر فی علم التفسیر و فنون الافنان فی علوم القرآن، ابن اثیر جزیری (م ۶۰۶) مؤلف النهایه فی غریب الحدیث و جامع الاصول ونووی (م ۶۷۷) و تفاسیری چون معالم التنزیل بغوی (م ۵۱۶)، تفسیر کبیر فخر رازی (م ۶۲۱) کشف زمخشری (م ۵۲۸)، تفسیر قرطبی، تفسیر بیضاوی و تفسیر کشف الاسرار میبندی (م ۵۲۰) نیز به چشم می‌خورد.

سیطره روشی فقه انجامیده است. فقه، نه تنها در حوزه معرفت به تئوری اداره واقعی و کامل اداره انسان، از گهواره تا گور، معتقد است؛ بلکه در حوزه‌های روشی نیز به صورتی غالباً ناخواسته بر روش‌های متداول سایر علوم اسلامی چون حدیث و تفسیر، نیز تأثیر گذارده است.

تمایز در روش را در حوزه‌های زیر پی می‌گیریم:

۱- تمایز علوم حقیقی و اعتباری

این گونه تعامل فقه و سایر علوم، و تأثیر و تأثر البته قابل واکاوی است. از جمله مهمترین نتایج این واکاوی، درک تمایز بین سنخ نوع علم فقه و سنخ سایر علوم چون تفسیر است؛ چه آنکه علم فقه، از علوم اعتباری و علم تفسیر از علوم حقیقی است. به عنوان نمونه عدم حجیت «اصل مثبت» در فقه به دلیل عدم اعتبار شارع نسبت به لوازم عقلی مستصحب است. بنابراین اگرچه نتیجه استصحاب حیات زید در زمان شک در این حیات، حکم به حرمت ازدواج همسرش و تصرف در اموالش است ولی رشد او و مثلاً روئیدن موی صورت او، از طریق استصحاب قابل اثبات نیست. ملاک اصلی هویت بخش امور اعتباری، از مقوله باید و نباید بودن آنهاست. این تمایز، البته به تفاوت در روش نیز می‌انجامد. مغالطه برتری بخشی به علوم حقیقی نسبت به علوم اعتباری، موجب ایجاد نوعی نگرانی عدم مطابقت با واقع و انگیزه تلاش برای ایجاد پشتوانه حقیقی برای علوم اعتباری است. این نگرانی ضمن آن‌که با روش مخطئه بودن سازگار نیست؛ مبنای روشی ندارد.

یکی از مهمترین تفاوت‌های روشی عالم اعتبار و حقیقت، برهان پذیر نبودن عالم اعتبار است. ضرورت‌های اجتماعی موجب وضع این اعتبارات در یک جامعه‌اند؛ چنان‌چه لزوم حرکت از سمت راست، یک قاعده عقلایی نه عقلی. در شرع نیز این اعتبار عقلایی البته باید به تأیید شارع نیز برسد. از این روست که ظنون، به معتبر و غیر معتبر تقسیم می‌شوند و مثلاً قیاس حجت نیست و استصحاب حجت است. علامه طباطبایی با توجه به اختصاص فقه به عالم اعتبار می‌نویسد:

فعلم الاصول هو العلم الباحث عن القواعد المقرره عند العقلاء لاستنباط الاحكام ... و من هنا يظهر ان كل مسئله منها فعندها مقدمه مطويه بها تتم بها النتيجة و هي ان الشارع جري على هذا البناء و لم يردع عنه ... و من هنا يظهر ايضاً ان المقدمه العقلية المحضه و بعبارة اخرى

البرهان غیر مستعمل فی المباحث الاصولیه فی الحقیقه اذ العقلاء لا یبنون فی القضا یا الاعتباریه المتداوله عندهم الا علی اصول بناءاتهم من ضروره الحاحه أو اللغو و اما القضا یا الاولیه و ما یتفرع علیها من النظریه فلا تنتج طلبا و لا هربا و لا وضعاً و لا رفعا و لا ما یتهی الی ذلك بل تصدیقا بنسب حقیقه نفس امریه فافهم. ذلك مضافاً الی ما تحقق فی محله ان القضا یا الاعتباریه من حیث هی اعتباریه لا یقام علیها برهان. (طباطبایی، ۱/ ۱۴-۱۵).

۲- تمایز در قواعد و اصول

واقعیت آن است که با توجه به تفاوت علوم، روش هر علم، ضرورتاً قابل تسری به علم دیگر نیست. نمی‌توان با مفاهیمی فقهی چون «حجیت» یا «خبر واحد»، به دنبال تحلیل روایات تفسیری رفت؛ چنانچه نمی‌توان با اجرای قاعده‌ای فقهی چون «الجمع مهما ممکن اولی من الطرح» از پس چند روایت متعارض در تاریخ برآمد. این آسیب، البته آسیب غالب کتاب‌هایی است که ناظر به مباحث فقه الحدیثی نگاشته شده‌اند. نویسنده‌ای می‌نویسد:

فهم و استنباط مراد متون و حدس صورت اصلی یک کلمه یا عبارت و کشف اعتبار یا عدم اعتبار یک نقل یا یک کتاب و ظرایف علم حدیث و رجال، چیزهایی نیست که با اجرای اصل عدم ازلی و استصحاب تأخر حادث یا به مدد کلی قسم ثالث و صور علم اجمالی و امثال آن بتوان در آن راه به جایی برد. ربط این‌گونه مقولات دانش عزیز اصول فقه با مشکلات فهم متون قدیم و یافتن راه در ظلمات جعل و تزویر و سنگلاخ تصحیف و تحریف، در حد ارتباط احکام غنه و قلقله و سایر قواعد فن تجوید است با استنباط احکام فرعیه از ادله تفصیلیه. (مدرسی طباطبایی، ۱۶)

یکی از نمونه‌های اختصاصی روش فقهی، قاعده «اطلاق و تعمیم» است. نتیجه مقدمات حکمت یا شروط اطلاق (در مقام بیان بودن، نبودن قدر متیقن و قرینه بر تقیید) آن است که در برداشت توسعه‌ای از یک روایت، در صورت یأس از مقید، می‌توان به اطلاق تمسک کرد. (اصاله الاطلاق) این در حالی است که در تفسیر و تاریخ، عکس این قاعده، جریان دارد. (اصل تقیید) در واقع اگرچه لزوم فحص از قید، در فقه هم لازم است اما در فقه، با یأس از قید می‌توان به اطلاق تمسک کرد اما در مورد برداشت‌های تاریخی چنین چیزی ممکن نیست و یأس از قید، ادعای اطلاق را به دنبال نخواهد داشت؛ چرا که اطلاق در برداشت تاریخی، دلیل خاص می‌خواهد و اثبات کردنی است.

عدم امکان اجرای اصول الفاظ در تفسیر را می‌توان از نتایج تمایز روشی برشمرد. مجرای اصل اعم از اصول لفظی که فهم مقدمه عمل است و چه اصول عملیه که مستقیماً با عمل ارتباط دارد؛ حوزه فقه و عمل است. در تفسیر بحث احتمال‌های مختلف مطرح است نه حکومت دادن یک احتمال معنایی بر دیگر معناها با اجرای اصل. آخرین مرحله، ادعای عدم فهم است نه اجرای اصل.^۱ بر این اساس در روش مفسران، معانی محتمل حتی با درصد احتمال پایین هیچ‌گاه از میزکار حذف نمی‌شوند. طرح اقوال مختلف ذیل یک آیه بر همین اساس است.^۲

۳- تمایز در استناد

اساساً اصل استناد به گزارش تاریخی باید روش‌مند شود و این که هرکس به خودش اجازه استناد به یک گزارش تاریخی در اثبات مدعای خود را بدهد؛ نشان از بی ضابطگی استدلال است. اما در خصوص استناد به حدیث در حوزه علوم انسانی، برخی با ناموجه دانستن تفکیک روایات به فقهی و غیرآن، برآنند که وقتی با وجود تمامی مشکلات روایات فقهی، به آن‌ها عمل می‌کنیم؛ پس چرا نتوانیم در علوم انسانی به روایات، استناد کنیم؟ اما باید دانست که مستندسازی یک نظریه در حوزه علوم انسانی به حدیث، ضرورتاً به معنای مستندسازی آن به یک روایت خاص نیست. این درحالی است که در فقه می‌توان بر اساس یک روایت، نظر دین را بیان کرد؛ ولی در علوم انسانی، چنین استنادی قابل تأمل است؛ به گونه‌ای که حتی روایتی صحیح‌السنده؛ اگر بر خلاف ظاهر آیه باشد؛ نمی‌تواند مبنای یک برداشت باشد. استناد در فقه به معنای حجیت است اما استناد در سایر حوزه‌های علوم انسانی، به معنای گرفتن ایده است که نظریه پردازی و استخراج نظام بر اساس مجموعه منابع دین از جمله روایات، صورت می‌گیرد.

از سویی دیگر، در هویت بخشی به حدیث، که غالباً به صورت یک واحد مستقل کلامی، نمود می‌یابد؛ وضعیت ناقل حدیث نیز اهمیت دارد. غیرمعصوم بودن ناقلان، در میزان گردآوری، نوع چینش، ترتیب، عنوان، گزینش و ... تأثیر می‌گذارد؛ مثلاً علامه مجلسی کتاب

۱. مجرای اصول لفظی نیز، مرحله استعمال است نه وضع. از این رو شک در معنای وضع شده به مجمل بودن منتهی می‌شود و هیچ اصلی در مورد آن جاری نمی‌شود.

۲. این که مصداق ذوالقرنین کورش باشد حتی اگر احتمال قوی باشد به معنای نادیده گرفتن سایر احتمالات نیست.

«السماء و العالم» را اضافه کرده که در گذشته سابقه نداشته اما در آن دوره به خاطر ظهور مباحث علوم طبیعی، مورد توجه بوده است. در واقع، ما وارث روایات تقطیع شده و طبقه بندی شده توسط راویان غیرمعصوم هستیم؛ از این رو نسبت دادن نظریات علوم انسانی به پیشوایان دینی، مسیر کاملاً همواری ندارد.

تمایز در رویکرد (انسداد-انفتاح)

نتیجه غلبه روش فقهی به مطلق حوزه حدیث، آن شده است تا رویکرد «انسدادی»، مبنای برخی استدلال‌های تاریخی قرار گیرد. انسداد به معنای بسته بودن راه تحصیل علم و علمی (ظن خاص) به احکام شرعی در عصر غیبت، است که در علم اصول در ضمن حجیت خبر واحد، به آن اشاره شده است. نتیجه دلیل انسداد وجوب عمل به هر ظنی غیر از ظنی است که دلیل قطعی بر عدم جواز عمل به آن وجود دارد. (مانند قیاس) علم اجمالی به احکام واقعی، عدم جواز اهمال تکالیف و عدم وجوب احتیاط در همه احکام به دلیل لزوم عسر و حرج، از دلایل انسداد است. (مظفر، ۲/ ۲۶-۲۹) با توجه به غلبه رویکرد فقهی در تحلیل‌های تاریخی، دیدگاه انسدادی نیز راه خود را در ورود به عرصه فهم تاریخی نیز هموار دیده است. به عنوان نمونه، نمی‌توان در بررسی روایات متعارض در خصوص اخبار منع تدوین، به «تساقط» روی آورد. (نمونه تساقط: معارف، ۶۲) چراکه تساقط، مربوط به تعیین فعل مکلف است و در فرض بحث باید به دنبال یک توجیه دلالتی روشن بر فرض صحت سند باشیم.

رویکرد انسدادی و تلاش برای ارائه راه حل تنها در فضای توجیه واقعیات در فضای موجود، در کوتاه مدت موجب اقناع مخاطب می‌شود؛ اما به حل اساسی مسئله نخواهد انجامید. مبتنی بر همین رویکرد انسدادی است که مثلاً تعداد دویست روایت تفسیری باقی مانده از پیامبر، موجب ابهام در میزان تفسیر قرآن در عصر نبوی نیز شده است. اما در نگاهی واقع بینانه به حقیقت تاریخی می‌توان گفت حدیث و خبر واحد، تنها یک طریق برای دست‌یابی به سنت واقع است. میزان انعکاس سنت در همین دسته از احادیث رسیده نیز با توجه به ماهیت مبتنی بر مسئله در گزاره‌های تاریخی، با تاملاتی روبروست. در تشبیهی که وجوه مبعّد آن نباید از نظر دور ماند؛ باید به نوع شناخت ما از یک عالم وارسته اخلاق اشاره کرد که در صورتی که صرفاً مبتنی بر میزان محدود گزارش‌های صادر شده از او باشد؛ شناخت

ناقصی است چراکه ذی سالکانه این گونه افراد کمتر موجب نقل گفتارهای نوع این افراد می‌گردد. نگاه انسدادی، از عدم امکان دست‌یابی به سنت واقعه، به صورت کاملاً خود به خودی به سنت محکمه متمایل می‌شود و کلیه مباحث مرتبط را صرفاً در همین فضای ثانوی تحلیل می‌کند؛ گو این که اگر نتوان به آن سنت واقعه دست یافت؛ باید حدیث را معادل سنت انگاشت. این درحالی است که حدیث به مفهوم خبر واحد فقهی، تنها یک طریق برای دست‌یابی به سنت واقعه است.

و باز همین رویکرد انسدادی است که بحث تاریخ قرآن را در ضمن یک مغالطه، در فضای صرف نوشتاری تحلیل می‌کند و با نادیده گرفتن ماهیت اولی و بالذات شفاهی در مورد قرآن کریم، به صورت خود به خودی به ماهیت نوشتاری گذر می‌کند و آن را پیش‌فرض حاکم بر کلیه مباحث مربوط می‌انگارد. این در حالی است که بدون هیچ تردید، جلوه مکتوب قرآن کریم، امری منبعت از ماهیت شفاهی آن است که در قالب قرائت از زبان پیامبر اکرم هویت یافته است. این قرائت، ماهیتی اصیل است که قرآن کریم نیز بر اساس آن در طول ادوار تاریخی به دوره امروز منتقل شده است.

تمایز ارزش گذاری

به طور مشخص دو ارزش گذاری رایج که متأثر از دستگاه فقهی است و به مغالطه ارزش‌زدایی از گزارش تاریخی نیز می‌انجامد؛ مورد بررسی قرار می‌گیرد. این دو عبارتند از: «حجیت» و «صحت و ضعف».

۱- حجیت

از جمله نشانه‌های تسری روش تحلیل احادیث فقهی به حوزه روایات تفسیری، مسئله «حجیت» است. این درحالی است که اگر ملاک قبول خبر واحد، سیره عقلاست؛ سیره عقلا شامل روایات تفسیری نمی‌شود؛ ضمن آن که با وجود جعل و وضع‌های بسیار در روایات تفسیری، عقلاً در چنین مواردی، سیره‌ای بر حجیت ندارند. از همین رو بحث «عدم حجیت خبر واحد» در تفسیر مطرح شده است و گفته شده:

أَنَّ الْأَحَادَ مِنَ الرَّوَايَاتِ لَا تَكُونُ حُجَّةً عِنْدَنَا، إِلَّا إِذَا كَانَتْ مَحْفُوفَةً بِالْقَرَائِنِ الْمَفِيدَةِ لِلْعِلْمِ، أَعْنَى الْوَثُوقِ التَّمَامِ الشَّخْصِي، سِوَاءَ كَانَتْ فِي أَصُولِ الدِّينِ أَوْ التَّارِيخِ أَوْ الْفَضَائِلِ أَوْ غَيْرِهَا، إِلَّا فِي

الفقه، فإن الوثوق النوعی کاف فی حجیة الروایة، کل ذلك بعد عدم مخالفة الكتاب و التفصیل موکول إلى فن أصول الفقه؛ ... لا معنى لجعل حجیة أخبار الآحاد فی غیر الأحکام الشرعیة، فإن حقیقة الجعل التشريعی ایجاب ترتیب أثر الواقع علی الحججة الظاهرية و هو متوقف علی وجود أثر عملی للحجة كما فی الأحکام، و أما غيرها فلا أثر فيه حتی یترتب علی جعل الحجیة. (طباطبایی، ۱۴/۲۰۳)

حتی می‌توان در سطح بالاتری ادعا کرد که اصطلاح «حجیت»، به معنای «معدزیت» و «منجزیت»^۱، یک اصطلاح کاملاً فقهی و از مقوله عمل است^۲ که وارد فضای تاریخی و تفسیری شده است. اساساً «حجیت» در مباحث فقهی معنا پیدا می‌کند و به‌کار بردن آن در حوزه تفسیر و فهم، ضمن آن حکایت از مسئله بودن اعتبار موضوع می‌کند؛ باید حمل بر نوعی تسامح شود؛ چراکه حجیت مربوط به عمل مکلف و بایدها و نبایدهاست اما تفسیر، مربوط به فهم مراد و مقصود خداوند و از سنخ اعتقاد و معرفت است. باتوجه به فقهی‌بودن اصطلاح «حجیت»، مستندات حجیت حدیث^۳ نیز عمدتاً ماهیت رفتاری و عملی دارند. در فقه بنا بر حجیت خبر واحد، حتی در موردی که خلاف قاعده است فقیه از باب نص خاص، حکم خاص را (با وجود مخالف با قاعده کلی) بیان می‌کند و البته از آن تجاوز نمی‌کند. (الوقوف

^۱ «منجزیت»؛ به این صورت که اگر دلیل ظنی معتبر مطابق با واقع بود؛ تکلیف بر مکلف منجز شده و با انجام آن، تکلیف ساقط می‌شود و «معدزیت»، به این صورت که اگر مخالف با واقع بود مکلف در پیروی از حجیت معدور بوده و استحقاق عذاب ندارد.

^۲ برخی مفهوم عمل را توسعه داده‌اند و عمل جوانجی را در کنار عمل جوارحی در نظر گرفته‌اند و از این رو منکر انحصار حجیت اخبار ظنی در فقه شده و معتقد به لزوم سریان حجیت ظنی به دایره اعتقادات نیز شده‌اند. با این توضیح که: «در اعتقادات نیز اثر عملی وجود دارد که عبارت است از عمل جوانجی؛ یعنی اعتقاد و باور قلبی که امری اختیاری است... عمل جوانجی، شرط عمل جوارحی است و برای این که فرد نماز بخواند؛ باید به نماز معتقد باشد.» (برنجکار، روش‌شناسی علم کلام، ص ۶۷) به نظر می‌رسد این توسعه با تأمل روبروست. چرا که آنچه می‌تواند به‌عنوان عمل جوانجی محسوب گردد؛ لزوم اعتقاد به باورها و عدم انکار آن‌هاست. (و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم: نمل: ۱۴) این لزوم که در آیات قرآن نیز در کنار اعمال جوارحی ذکر شده (یومنون بالغیب و یقیمون الصلاة: بقره: ۳)؛ البته یک «فعل» است و از این جهت پذیرش مسئله «ایمان به غیب» نوعی عمل محسوب می‌شود. اما آنچه در مسئله حجیت، محل نزاع است؛ مرحله‌ای قبل از این مرحله است. رسیدن به باور بر اساس مقدمات مربوطه، امری اختیاری است و تابع باید و نباید نیست. بر این اساس، حجیت و ظن شخصی، دو امر مجزای از یکدیگراند و قطع و ظن شخصی در اعتقادات، از هر طریقی حاصل شود؛ معتبر است. (قطع طریقی) از این رو گسترش بحث در مورد اعتبار ظن در اعتقادات نیز ناظر به نتایج فقهی آن است. شیخ انصاری ذیل عنوان «فی اعتبار الظن فی اصول الدین»، می‌نویسد: «ان مسائل اصول الدین و هی آلتی لا یطلب فیها اولاً و بالذات الا الاعتقاد باطناً و التبدین ظاهراً و ان ترتب علی وجوب ذلك بعض الآثار العملیه علی قسمین ...، صدر این عبارت (اولاً و بالذات) و ذیل آن (الآثار العملیه)، به خوبی گویای تمایز فضای اعتقاد و آثار رفتاری اعتقاد است. از این رو دو قسمی را هم که در ادامه مطرح می‌کنند؛ ماهیت رفتاری دارند. (شیخ انصاری، فرائد الاصول، ۱/ ۵۵۳-۵۸۴).

^۳ آیاتی چون آیه: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول» (نساء: ۵۹) و «و ما کان لمومن و لا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله» (احزاب: ۳۶)

علی موضع النص) این در حالی است که مفسر در مواجهه با یک روایت حتی صحیح السند می‌تواند به روایت، ترتیب اثر ندهد. علامه طباطبایی (ره) می‌نویسد:

ان الحجیه الشرعیه من الاعتبارات العقلائیه فتتبع وجود اثر شرعی فی المورد یقبل الجعل و الاعتبار الشرعی و القضا یا التاریخیه و الامور الاعتقادیه لا معنی لجعل الحجیه فیها لعدم اثر شرعی. (طباطبایی، ۱۰ / ۳۵۱)

در همین راستا برداشت فقهی از حجیت و عدم حجیت قول صحابه و تابعین نباید با تسری به حوزه غیرفقه، به مفهوم ارزش‌زدایی تاریخی از این گزارش‌ها تفسیر شود. با این توضیح که چون اقوال صحابه و تابعین از نظر شیعه، حجیت ندارند؛ پس اصلاً قابل استناد تاریخی نیز نیستند و هیچ نقشی در شناخت فضای صدور نیز ندارند. این در حالی است که محل نزاع شیعه و اهل سنت در مسئله حجیت قول صحابه و تابعین و حکم به عدم حجیت، ناظر به مواردی فقهی و رفتاری است که ناشی از اجتهاد خود آن‌ها بدون انتساب یا اشاره داشتن به قول معصوم باشد. بنابراین در موردی که آن‌ها، واسطه نقل معصوم‌اند؛ یا قول آن‌ها با تصریح یا بدون تصریح، اشاره به قول معصوم دارد؛ نزاعی نیست. از این‌رو گزارش‌هایی از ایشان که که غالباً نقل وقایع و رخدادهایی است که به‌نوعی نقل فعل معصوم، محسوب می‌شود و انعکاس وقایع تاریخی یا حتی انعکاس برداشت آن‌ها از آیات قرآن است؛ محل نزاع نبوده و در مقام عمل هم مورد توجه عموم مفسران و مورخان واقع شده‌اند.^۱

کوتاه سخن آن‌که بیان تفاوت حدیث و غیرحدیث، با در نظر گرفتن مسئله «حجیت»، نوعی ارزش‌گذاری سلبی ایجابی است که متناسب با فضای فقهی است. حدیث حتی بدون توجه به قید «قصد ماندگاری»، یک گزارش تاریخی است. از این روست که صحبت‌های خصوصی معصوم، اگرچه به‌خاطر فقدان قصد ماندگاری، اصطلاح حدیث به‌خود نمی‌گیرد؛ اما از جهت دلالت تاریخی، ارزش تاریخی دارد.

۲- صحت و ضعف

نقش سند و ارزیابی‌های سندی در ارزیابی یک گزارش تاریخی، چیزی بیشتر از یک شرط لازم (نه کافی) و اطمینان به طریق نیست. از این رو، کارکرد صحت و ضعف یک روایت، یک

^۱ البته این حوزه مضیق برای محل نزاع مذکور، صرفاً تعیین‌کننده کف اعتبار برای ورود به ساز و کار استنباط فقهی اهل سنت است.

کارکرد فقهی است. در خارج از عرصه فقه، به سختی می‌توان از ارزش یابی فقهی به‌شیوه مقبول و مردود سخن گفت. اساساً معارف و امور غیرفقهی، بر خبر واحد تکیه ندارد و برآیند مجموع همه منابع معرفتی از جمله روایات است. (معادله‌ای بودن فرآیند حصول معرفت) چه بسا یک روایت (حتی با وجود نقص دلالتی)، بتواند زمینه‌هایی از فهم را فراهم کند. بیشتر آن‌چه که به‌عنوان نقش دلالت در قبول روایت در قالب قوت دلالت، گفته می‌شود؛ ناظر به فقه است. ترتیب اثر دادن به روایت با مضمون مقبول، به مفهوم حجیت عمل به آن است که مفهومی فقهی است. از این رو در روایات غیرفقهی، انگیزه‌ای برای نقل سند وجود نداشته است؛ چرا که مضمون این روایات، در یک معادله و شبکه معنایی و نه به‌صورت متغیر مستقل، تعریف می‌گردد. صاحب احتجاج در علت نیاوردن اسناد روایات کتاب خود می‌نویسد:

ما اسناد بیشتر اخباری که در این کتاب نقل می‌کنیم؛ نمی‌آوریم. زیرا یا بر آن‌ها اجماع و اتفاق شده و یا مضمون آن‌ها موافق عقل است و یا در سیره و کتاب‌ها، میان مخالف و موافق، مشهور است. (طبرسی، الاحتجاج، ۱/ ۴)

در واقع، وجود سایر متغیرها از جمله اجماع، عقل، سیره و ... کمک می‌کند تا روایت مورد نظر، به هم‌افزایی در خروجی معادله بینجامد.

نتیجه‌گیری

تعاریف رایج از حدیث، از سنخ مفهوم و مبتنی بر ارائه تعریفی مفهومی - نه روشی - از حدیث است. غالب قواعد، طبقه‌بندی‌ها و استدلال‌های تاریخ حدیث، متأثر از دستگاه فقه، در فضای سنت محکمه شکل گرفته است. تأثیرگذاری فقه بر سایر حوزه‌های علوم اسلامی، در حوزه روشی، قابل توجه بیشتری است. این تأثیرگذاری که به نوعی ناشی از قوت فقه است؛ به سیطره روشی فقه انجامیده است. فقه، نه تنها در حوزه معرفت به تئوری اداره واقعی و کامل اداره انسان، از گهواره تا گور، معتقد است؛ بلکه در حوزه‌های روشی نیز به صورتی غالباً ناخواسته بر روش‌های متداول سایر علوم اسلامی چون حدیث و تفسیر، نیز تأثیر گذارده است. این تمایز را در چهار حوزه «تمایز تاریخی»، «تمایز در روش»، «تمایز در رویکرد» و «تمایز در ارزش‌گذاری»، قابل پی‌گیری است.

منابع

- ابن حجر عسقلاني، احمد بن علي، *فتح الباري في شرح صحيح البخاري*، بيروت، دار المعرفة، ١٣٧٩ ق.
- ابن طاووس، علي بن موسى، *كشف الحجه لثمره المهجه*، نجف، المطبعه الحيدريه، ١٣٧٠ ق.
- انصاري، مرتضى بن محمد امين، *فرائد الاصول*، مجمع الفكر الاسلامي، ١٤٢٣ ق.
- بخاري، محمد بن اسمعيل، *صحيح البخاري*، دارالفكر، ١٤٠١ ق.
- برنجكار، رضا، *روش شناسي علم كلام*، انتشارات سمت - پژوهشگاه قرآن و حديث، ١٣٩٣.
- شيخ بهائي، محمد بن حسين، *الوجيزه في علم الدرايه*، سنگي، بي تا.
- صالح، صبحي، *علوم الحديث و مصطلحه*، قم، منشورات رضی، ١٣٦٣.
- طباطبائي، محمد كاظم، *تاريخ حديث شيعه*، دارالحديث، ١٣٩٠.
- طباطبائي، محمد حسين، *الميزان في تفسير القرآن*، بيروت: الأعلمی للمطبوعات، ١٣٩٣ ق.
- طبرسي، احمد بن علي، *الاحتجاج*، تهران: دارالاسوه، ١٤١٣ ق.
- طوسي، محمد بن حسن، *اختيار معرفه الرجال*، مؤسسه آل البيت، ١٤٠٤ ق.
- _____، *التبيان في تفسير القرآن*، بيروت: دار احياء التراث العربي، بي تا.
- مدرسي طباطبائي، حسين، *مكتب در فرآيند تكامل*، كوير، ١٣٨٩.
- مدیر شانه چي، كاظم، *تاريخ حديث*، سمت، ١٣٧٧.
- مظفر، محمد رضا، *اصول الفقه*، دارالعلم، ١٣٧٦.
- معارف، مجيد، *تاريخ عمومي حديث*، انتشارات كوير، ١٣٨٨.
- معروف حسني، هاشم، *دراسات في الحديث و المحدثين*، بيروت: دارالتعارف، بي تا.
- موتسكي، هارالد، *حديث اسلامي: خاستگاه و سير تطور*، ترجمه م. كريمي نيا، پژوهشكده علوم و معارف حديث، ١٣٩٠.
- مهدي راد، محمد علي، *تدوين الحديث*، بيروت، لبنان، دارالهادي، ١٤٢٧ ق.
- مؤدب، رضا، *تاريخ حديث*، المصطفى، ١٣٨٨.